
مصاحبه نشریه ((حقیقت))

با سخنگوی

حزب کمونیست افغانستان

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

فروردین ۱۳۷۷

متن حاضر مصاحبه ای است که از طرف نشریه "حقیقت" با سخنگوی حزب کمونیست افغانستان انجام شده است. حزب کمونیست افغانستان که یکی از شرکت‌کنندگان در "جنبش انقلابی اترناسیونالیستی" است در اول ماه مه ۱۹۹۱ (۱۳۷۰) تاسیس شد. این حزب از آیدنولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مانویسم پیروی میکند. ارکان حزب، "شعله جاوید" (دوره دوم) نام دارد. حزب کمونیست افغانستان در راه تدارک جنگ درازمدت خلق علیه طبقات ارتجاعی و اربابان امپریالیست آنها تلاش می‌کند - "حقیقت"

سؤال: خیل عظیمی از زحمتکشان مهاجر افغانستانی سالهاست که در ایران بسر میبرند. آنها در خشت پزیها و آجرپزیها و کارهای ساختمانی چهره ای آشنا هستند. مجتمع های سنگ بری در اصفهان، در جاده تهران - قم ... ملو از آنهاست. چرخ بسیاری از کارگاه ها، مزارع و باغات، مرغداریها و دامداریهای ایران با استثمار آنها می گردد. زحمتکشان مهاجر افغانستانی بدون شک یک نیروی مهم اجتماعی را در جامعه ایران تشکیل میدهند. اما علیرغم وجود زمینه عینی همبستگی و همسرنوشتی کارگران و ستمدیدگان افغانستانی و ایرانی. نفوذ تبلیغات «بیگانه» ستیزی و مشخصا روحیات و رفتار ضد افغانستانی را در ایران شاهدیم. بنحوی که مقابله با این گرایشات ارتجاعی یکی از موضوعات مهم در کار تبلیغی و ترویجی ما در بین توده های مردم است. شما رفقا این مسئله را چگونه می بینید؟

جواب: این مسئله سابقه طولانی دارد و صرفا به دوره جمهوری اسلامی مربوط نمیشود. به زمان شاه برمیگردد. حدودا از سال ۱۳۵۳ بود که کارگران افغانستانی در نتیجه بیکاری و مشکلات اقتصادی و عدم اشتغال بطرف ایران سرازیر شدند. از همان ابتدا طبقات حاکمه ایران سعی کردند پرابلمهای جامعه از قبیل بیکاری و جنایات و زندگی فلاکتبار مردم و غیره را به وجود افغانستانی ها متصل کنند. سعی کردند وانمود کنند که مسبب این مسائل افغانستانی ها هستند. سالهای آخر حکومت شاه هم شاهد جوسازی های اینچنینی بودیم؛ مثلا بر سر قاچاق مواد مخدر. میدانیم که افسران عالیرتبه شاه دست اندر کار قاچاق بودند ولی افغانستانیها را میگرفتند. یعنی این مسئله را دستاویز قرار داده بودند. جمهوری اسلامی ادامه این کار را گرفت و در ابعاد بیسابقه ای گسترش داد. یک هدف مشخص دیگر طبقات حاکمه در ایران از فشار گذاشتن بر مهاجران افغانستانی اینست بورژوازی ایران بخاطر حفظ مافوق استثماری که از کارگران افغانستانی بعمل می آورد نیاز دارد که این کارگران را همیشه در حالت حذف و غیرقانونی بودن نگاه دارد. بهر صورت هر چند وقت یکبار فشارهایی از این قبیل اعمال میکنند تا کارگران افغانستانی در دوره هایی که بصورت «نرمال» شیره کشی میشوند از اینها راضی باشند که لاقول دستگیرشان نمیکند! از مرز ردشان نمیکند! کار پیدا میشود! به زندان نمی فرستند!

سؤال: در جامعه ایران، ستم ملی آشکاری علیه ملل ستمدیده ای که درون مرزهای ایران زندگی میکنند اعمال میشود. مسئله ملی علیرغم انکار و پرده پوشی تنگ نظران ناسیونالیست فارس، بشکل حادش وجود دارد. اما بدون تردید، وحشیانه ترین و زشت ترین شکل این ستمگری علیه مهاجران افغانستانی است. بنظر شما جایگاه ایدئولوژی عظمت طلبانه طبقات ارتجاعی ایران در فشار و سرکوب توده مهاجران افغانستانی چیست؟ تا چه اندازه این سرکوب را با شوونیسم فارس - یا در این مورد بهترست بگوئیم شوونیسم ایرانی - و ستمگری ملی مرتبط میدانید؟

جواب: بدون شک شوونیسم ایرانی در سرکوب دخیل است؛ اما برای اعمال این شوونیسم یک پایه مادی وجود دارد. این شوونیسم مستقیما در خدمت منافع اقتصادیشان است و برای همین اعمال میشود. یعنی یک چیز روانی نیست که از افغانستانیها بدشان می آید. در واقع با

منافع طبقاتی و اقتصادی‌شان پیوند دارد. واقعیت اینست که برخی از اینها (از همین بورژوازی ایران) که اینطور رذیله‌ن جو شوونیستی براه می‌اندازند و حساسیت شوونیستی را بین مردم ایران دامن می‌زنند خیلی هم از وجود کارگر افغانستانی راضی هستند؛ خیلی هم از وجود کارگری که در بی حقوقی و ستم‌دگی شدید بسر میبرد استفاده میکنند. به تجربه تک تک کارگران مهاجر نگاه کنید. خود این کارفرماها به کارگران افغانستانی می‌گویند: «ما خیلی راضی هستیم. خوشیم که شما باشید. با کارگران ایرانی راضی نیستیم.» بورژوازی ضدیت با افغانستانی‌ها را بین کارگران ایرانی تقویت میکند و از طرف دیگر کارگران افغانستانی را علیه کارگران ایرانی تحریک میکند. می‌گویند: «کارگر ایرانی حقوق زیادی میخواهد. همیشه موی دماغ است. شما خوبید.» وقتی فشار و سرکوب علیه مهاجران بالا می‌گیرد اینها می‌گویند: «ناراحت نباشید؛ چند روز میگذرد و وضعیت درست میشود.» خلاصه اینکه بورژوازی ایران به استفاده از کارگران افغانستانی نیاز دارد. کارگرانی که با مزد کم کار میکنند؛ هیچگونه تامین اجتماعی نمیخواهند؛ نه بیمه؛ نه تقاعد. وقتی در سر کار آسیب می‌بینند هیچی نمی‌خواهند.

سؤال: فکر میکنیم که هر آدم شرافتمند، هر فردی که از سلطه جمهوری اسلامی رنج میبرد و بنحوی تحت استثمار و ستم قرار دارد، باید عمیقا به رفتار خودش، به عکس‌العمل‌هایش نسبت به وضعیت خواهران و برادران مهاجر افغانستانی اش فکر کند. باید ببیند چقدر نسبت به ستمها و استثمار شدیدی که بر آنها روا میشود حساسیت به خرج داده است. باید ذهنش را وارسی کند و ببیند که نکند چون این افراد «خارجی» هستند بنظرش این وضعیت «طبیعی» آمده است! یا بدتر از آن، گاهی هم به این فکر افتاده که «اینها جای ما، فرصتهای شغلی ما را گرفته‌اند. چرا بر نمیگردند کشور خودشان؟» فکر میکنیم هر کارگر و زحمتکشی باید خودش را جای یک مهاجر ستم‌دیده افغانستانی بگذارد و آنوقت از خود پرسد که آیا صبر یا قدرت تحمل این بار اضافی سرکوب و تحقیر و بی حقوقی را دارد؟ در اینجا اگر ممکن است مشخصتر به ستمهایی که بر توده‌های افغانستانی در ایران روا میشود بپردازید. نمونه‌هایی را بازگو کنید.

جواب: قبل از این، اجازه بدهید روی یک نکته تاکید بگذارم. این وظیفه حیاتی پیش روی انقلابیون ایرانی و افغانستانی است که پیوسته درباره شوونیسم رایج در میان توده‌ها روشنگری کنند و آنها را متوجه دسیسه‌چینی‌های طبقات استثمارگر بکنند. واقعیت اینست که برخوردهای شوونیستی و سیاستهای تفرقه‌افکنانه مرتجعین حاکم، عوامل منفی ایجاد میکنند: مثلا احساس بد افغانستانی‌ها به کل ایرانیها. اینطوری نیست که فقط طبقات حاکمه را ببینند. میخواهند در مورد کل ملت ایران در میان مهاجران افغانستانی حساسیت بوجود بیاورند. یا میان کارگران ایرانی این را دامن بزنند که انگار افغانستانیها باعث بیکاری اینها شده‌اند؛ اشتغالات مربوط به آنها را گرفته‌اند و شغل بدست آورده نمی‌توانیم. این هم درست است که عامل اصلی شوونیسم، بورژوازی حاکم است ولی گاهی حساسیت ضد افغانستانی را میان توده‌های ایرانی دامن می‌زنند به قسمی که توده‌های ایرانی را اغوا می‌کنند و آنها را به اقدامات بسیار زشت و شدید و خشن علیه افغانستانی‌ها می‌کشانند. این مسائل، مبارزه علیه توطئه‌های ارتجاع را برای انقلابیون هر دو کشور بسیار اضطراری می‌سازد. اما در مورد نمونه‌های ستمگری؛ فشار خیلی زیاد است. میدانید که مزد کارگر افغانستانی، ۵۰ فی صد مزد کارگر ایرانی است.

چند سال قبل جمهوری اسلامی لایحه وضع کرد که افغانستانی ها اجازه ندارند در صنایع غذایی باشند. یعنی در نانواشی ها؛ شیرینی فروشیها؛ رستورانها. گفتند افغانستانی ها کیف هستند؛ مرض دارند و.... افرادی هستند که زندگی کل خانواده و کس و کارش و تمام زندگیشان وابسته به کار در ایران است. کارفرما پولشان را نمیدهد؛ دعوا هم نمیتوانند. بعضی ها که میتوانند پارتی جور کنند، پولشان را میگیرند. برخی ها هستند که حقوق ۶ ماه، یکسال کارشان را نداده اند. کسانی که حقوق گرفته اند سر مرز با پاسداران روبرو میشوند. پاسداران پولشان را میگیرند و آنها را دست خالی به افغانستان میفرستند. این موارد، یکی دو تا نیست. در طول سالها هزاران موردش بوده است. خیلی ها خجالت میکشند که برگردند. بعد به برخی یک تفنگ میدهند و سرباز احزاب اسلامی میشود. فامیل می بیند فردش رفته که کار کند و مزد بیاورد اما سرباز اجیر شده است. یعنی زمینه ساز سرباز اجیر، باز همین رژیم جمهوری اسلامی است. به همین صورت صدها افغانستانی را در جنگ ایران و عراق به کشتن دادند.

لبتم ها ابعاد بیسابقه ای دارد و گاه چهره بسیار هولناکی بخود میگیرد. چون بخش بزرگی از مهاجرت ها بشکل خانوادگی انجام شده، ستم و سرکوب دامن گیر کل خانواده میشود. یک نمونه را برایتان قصه میکنم: بگپر و ببند افغانستانیها بود. یک کارگر را گرفتند. در آن موقع زنش برای وضع حمل در بیمارستان بود. دو طفل صغیر در خانه بودند (اطفال ۲ ساله و ۲ ساله). پدر در را روی آنها قفل کرده بود. این مرد هر چه جنجال کرده بود که بابا زنم در زایشگاه است و دو طفل خردم در خانه، پاسدارها گوش نکردند. او را بردند دم مرز نیمروز و از مرز رد کردند. او برگشت. سه هفته سرگردان بود. بالاخره کسی را در ایران یافت و گفت جستجو کن و ببین چه شد؟ روزی او را دیدم. بسیار پریشان بود. زنش در زایشگاه مرده بود و اطفالش در خانه. زن در زایشگاه کسی پشتش را نمیگیرد و همان شب می میرد. سه چهار روز میگذرد. مردم می بینند فلانی نیست و در خانه هم قفل است. قبلا هم تجربه اش بود که سر خیابان او را گرفته بودند و برده بردند مرز. مردم وارد خانه میشوند و می بینند که دو طفل خردسال، گردن به گردن مرده اند. گزارشات اخیری هم که داشته ایم خیلی تکان دهنده است. ملاهای کثافت، صیغه را در میان افغانستانیها رواج داده اند. این نوع فحشاء در میان شیعه های افغانستان رایج نبود و یک عمل زشت محسوب میشد؛ این را رواج داده اند. بغیر از ترکنها و ازبکها که کسی تریاک در بینشان رواج داشت، دیگر کسی تریاکی نبود. حالا اعتیاد در میان کارگرانی که در ایران کار میکنند زیاد شایع شده است. در میان پشتونها، هزاره ها و کل افغانستانی ها. در واقع همین افغانستانیهایی که کار قاچاق مواد مخدر را میکنند. هیچکدامشان بدون پیوند با محافل و عناصر طبقات ارتجاعی حاکم نیستند. از رباط، ماشین سیمرغ تریاک بار میکند میرد بازرگان. این چطور رد میشود؟

سئوال: با توجه به شدت ستم و استثمار، مهاجران افغانستانی به رژیم جمهوری اسلامی چطور برخورد میکنند؟

جواب: مهاجران افغانستانی از جمهوری اسلامی نفرت دارند. البته اوائل هزاره ها بخاطر شیعه بودن روی رژیم ایران سرمایه گذاری کرده بودند؛ ولی در ایران فورا تحت ستم قرار گرفتند. علتش این است که هزاره ها . و همینطور ازبک ها . بخاطر شکل ظاهرشان فورا مشخص

میشود که افغانستانی هستند. در حالیکه پشتونها میتوانند با مقداری تغییر لهجه و تغییر ظاهر، گیر نرفتند. البته ستم و تبعیض در ایران دامن همه افغانستانیهای مهاجر را می گیرد. یک مثال بزنم تا میزان نفرت توده های افغانستانی از جمهوری اسلامی را بیشتر بفهمید. دو سال پیش در «تل سیاه» (یک کمپ افغانستانی)، جمهوری اسلامی فجایع زیادی علیه افغانستانی ها مرتکب میشود. این کمپ بسیار بدنام است. در واقع یک بازداشتگاه صحرایی است که قتلگاه هزاران زن و مرد افغانستانی است. همان موقع اتحادیه محصلین هزاره (HAZARA STUDENT FEDERATION). که یک تشکل صنفی محصلی ناسیونالیستی در میان هزاره های پاکستانی است. در کوئته (پاکستان) بخاطر اعتراض علیه کشتار ۱۷ زن و مرد و بچه. که از هزاره های مهاجر افغانستانی بوده اند. در این کمپ، تظاهراتی دعوت میکند. فکر میکرده اند شاید ۱۰ نفر بیاید؛ ولی هزاران نفر آمدند که اکثریت قریب به اتفاق آنان از مهاجرین افغانستانی بودند. تظاهرات را بردند جلوی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی. و پلیس مداخله کرد و مانع تظاهرات شد. یا اگر به حرکتی که در خود ایران میشود مثل خیزش مشهد و غیره نگاه کنید می بینید که با کمی شلوغی، کارگران افغانستانی هم داخل شورش و مبارزه میشوند و دق و دل خود را علیه رژیم در می آورند؛ مثل آتش زدن ماشین سپاه و غیره.

سؤال: این سؤال پیش می آید که احزاب مرتجع اسلامی افغانستان - همین احزابی که معجز جمهوری اسلامی را میگویند و مبلغ نظام موجود در ایران هستند - چطور این تبعیض و ستم آشکار و وحشیانه را در مقابل مهاجران افغانستانی توجیه میکنند؟ باید کار سختی باشد.

جواب: بگذارید فقط یک نمونه اش را بگویم. روزی مردم سراغ آیت الله محسنی (نماینده خوئی در افغانستان) که در مشهد ساکن بود رفتند و از او خواستند که با مقامات جمهوری اسلامی صحبت کند شاید این سیاستها متوقف شود. این برخوردها دیگر صورت نگیرد. مردم به او گفتند: «مگر جمهوری اسلامی نمیگوید که اسلام مرز ندارد پس چرا این حرکات را علیه ما میکنند؟» محسنی جواب داد که من با این برخوردها موافقم و امشب در مسجد دلایلم را برایتان میگویم. او شب بر منبر رفت و گفت: «من با رئیس مجلس شورای اسلامی صحبت کرده ام. ایشان گفتند که آگاهانه گاهی اینها را اذیت میکنیم تا یادشان نرود افغانستانی هستند و متوجه مسائل افغانستان باشند!» این استدلال بسیار احمقانه بود! خودشان اعتراف کرده بودند که آگاهانه این سیاستها را اعمال میکنند و تازه یک جنبه دلسوزانه هم به آن داده بودند. در واقع رژیم خودش این حرکات را آغاز میکند و بعدا خودش جلویش را میگیرد.

سؤال: به احزاب مرتجع اسلامی افغانستان اشاره کردید. مایلیم تصویر مشخصتری از پیوندهای منطقه ای و بین المللی اینها و دعوایشان داشته باشیم. این مسئله مهم است زیرا بعد از رو شدن طالبان، اینجا و آنجا چهره ای از سایر احزاب ارائه میکنند که انگار نسبت به طالبان ها «معتدل» و «مترقی» و «ملی» هستند!

جواب: بسیار خوب. از طالبان شروع کنیم. طالبان یک جریان آمریکائی است. پاکستان و عربستان سعودی و آمریکائیها نه تنها از لحاظ تسلیحاتی و مهمات و نقشه های نظامی و غیره تقویتش میکنند، بلکه برایش نیرو میفرستند. پس از اینکه حزب اسلامی (حزب گلبدین

حکمتیار) نتوانست سیاستهای آمریکا را جلو ببرد حذف کردند. حزب اسلامی دیگر نیروئی بحساب نمی آید. بنابراین یک صف بندی دیگر شکل گرفت: صف بندی طالبان که تعداد پاکستانی ها در آن آنقدر زیادست که دیگر طالبان هم نمیتواند منکر شود - میگویند افراد داوطلب اند. در واقعه مزار (۱) خیلی افراد و افسر پاکستانی دستگیر شدند. میجرهای پاکستانی و احزاب ارتجاعی پاکستان در جنگ افغانستان درگیرند. سپاه صحابه یک ارتش برای خود در طالبان دارد. سعودیها برای خود تشکیلاتهای خاص دارند و غیره. چندین دسته از خود پاکستانیها هست. و همینطور «اویغرها» که مربوط به استان سی کیان در چین هستند.

سؤال: از چین هم نیرو آورده اند؟

جواب: بله. اویغر یکی از شاخه های ترک است. اینها از طریق پاکستان میآیند. محافظی از پاکستان اینها را تقویت میکنند. نیروهای شبه اخوانی پاکستان، مسائل اخوانی و اسلامی را در سی کیان تبلیغ میکنند. طرف دیگر شورای نظار و جمعیت اسلامی (دار و دسته مسعود و ربانی)، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی - اسلامی است. روسیه و فرانسه اساساً پشت اینها هستند. شورای نظار کاملاً از جانب روسها حمایت میشود؛ تسلیحاتی تقویت میشود؛ پولشان را در روسیه چاپ میزنند. از سال دوم آمدن شوروی ها در افغانستان با مسعود پیمانی امضاء کردند و مناسبات میانشان برقرار شد. از همان زمان فرانسویها و روسها از نزدیک سر این کار کردند و روابطشان وسیع شد. برای همین وقتی رژیم نجیب در معرض سقوط قرار گرفت، کمیته مرکزی حزب وطن فیصله میکند و قدرت به ائتلاف شمال تسلیم میشود. این ائتلاف شامل نیروهای نظامی تحت فرماندهی رشید دوستم، مسعود (شورای نظار) و حزب وحدت اسلامی بود. چیزی وجود دارد بنام معاهده «جبل السراج». پیش از سقوط نجیب است. کمیته مرکزی حزب وطن فیصله میکند و قدرت را به ائتلاف شمال میدهد. نیروی دوستم، خودش بخشی از نیروهای نجیب بود که مستشاران روسی از قبل بوجود آورده بودند.

روسها، «حزب وحدت اسلامی» را هم بشدت تقویت میکنند و تسلیحشان میکنند. بعد از حوادث مزار، مستشاران روسی رسماً در جبهات عبدالملک، مسعود و خلیلی قرار دارند. افسران روسی که سابقاً در دوران تجاوز در ارتش روسیه بودند و سالها در اینجا جنگ کردند و تمام مناطق را بلدند. همین افسرانی که پنج سال، شش سال جزو ارتش متخاصم در افغانستان جنگیده اند امروز مخالفان طالبان را تعلیم میدهند (البته بعد از وقایع مزار) و حمایت تسلیحاتی میکنند. حزب وحدت بخش مهمی از حمایت جنگی و تسلیحاتی اش از طرف روسها میشود. خلاصه اینکه، بلوک بندی اصلی در افغانستان بین آمریکا و روس است و احزاب مرتجع اسلامی هم هر یک نحوی با این یا آن جهت گیری و پیوند دارد.

در اینجا لازم است مشخصاً به نقش مهم جمهوری اسلامی در رابطه با این احزاب بپردازیم. همانطور که میدانید یکی از حامیان اصلی مرتجعین اسلامی در افغانستان است. مزاری رهبر سابق حزب وحدت کاملاً دست پرورده جمهوری اسلامی بود. خلیلی رهبر کنونی این حزب را که اصلاً جمهوری اسلامی ساخت. شخصیت او ساخته دست وزارت امور خارجه ایران بود. خلیلی، فردی از سازمان نصر بود که کم کم به موقعیت رهبری حزب وحدت رسید و بعد از

کشته شدن مزاری، رهبر اصلی شد. نه تنها حزبی مانند «حزب وحدت اسلامی» ایران را پشت خود دارد بلکه جمهوری اسلامی برای مسعود و ربانی هم پشتیبان مهمی حساب میشود. یعنی در رابطه با بلوک بندی منطقی و جهانی در رابطه با افغانستان، رژیم ایران بیشتر پهلوی هند و روسیه و فرانسه ... قرار دارد و در چوکاتی (۲) کلی تر تمام دار و دسته هائی که مقابل طالبان هستند را مورد حمایت قرار میدهد. عبدالملک (جانشین ژنرال دوستم) به ایران می‌رود و با رفسنجانی ملاقات میکند. قنصلگری ایران در مزار همیشه فعال بوده است. ایران کمابیش دوستم را حمایت میکرد و با عبدالملک رابطه اش نزدیکتر است. مسئله پان ایرانیسم هم هست که اینها را تقویت میکند؛ چون فارسی زبان هستند؛ محور افغانستان - تاجیکستان - ایران. اینجور مسائل بویژه از جانب مسعود مطرح است. یک حالت ایستادگی ناسیونالیسم ارتجاعی در برابر قدرت پشتون را دارد. بدین صورت که افغانستان کماکان باید در سلطه فارسی زبانان باقی بماند. و ایران روی همین مسئله حساب باز کرده است.

سؤال: یعنی بطور کلی ما با یکسری احزاب سرسپرده و نوکر مواجه هستیم.

جواب: همینطور است. اما دامنه وابستگیها و نحوه پیوستگیهای اینها با امریالیسم را باید بهتر فهمید. ارتباطات اینها با قدرتهای بین المللی فقط در رابطه با افغانستان نیست. اینها نیرو در بوسنی میفرستند؛ در کشمیر؛ در جنگ آذربایجان و ارمنستان چند دسته از افراد مزدور احزاب اسلامی می جنگیدند. حزب وحدت برای خود میفرستاد؛ حزب اسلامی گلبدین برای خود؛ و جنبش ملی - اسلامی هم برای خود. ضمناً اینها که سرسپرده امریالیسم هستند، ارباب هم عوض میکنند و خیلی وفادار نیستند. این را سر مسئله «اسامه بن لادین» (یک میلیارد عرب مخالف دربار سعودی و آمریکا که میگویند در بمب گذاری مرکز تجاری نیویورک دست داشته) دیدیم. کشف شد که این فرد در منطقه جلال آباد تحت کنترل طالبان بسر میرد. آمریکائیهها فشار آوردند که او را بدهند؛ ولی ندادند و دیگر سکوت شد. اهمیت مسئله اینست که آمریکا فشار سر طالبان آورد که ولش کنند و نکرند. منظور اینست که خیلی وفاداری ندارند. منافع را هر جا ببینند، میروند. هم سعودی تقویتشان میکند و هم مخالفان دربار سعودی و اینها از هر دو استفاده میکنند.

سؤال: اگر امکان دارد بیشتر از خیانتها و جنایاتی که این دار و دسته های مرتجع اسلامی طی کمتر از دهسال حاکمیت مرتکب شده اند بگوئید؛ از بلاهاتی که بر سر افغانستان آورده و می آورند.

جواب: یکی از جنایات بزرگ احزاب مرتجع اسلامی - بخصوص مرتجعینی که امروز در طرف روسها قرار دارند - این است که مجموع فذاکاری هایی که مردم در جنگ علیه روسها کردند را لگدمال کردند. همان هایی که خودشان را قهرمانان مقاومت علیه روسها میدانستند الان راهنمای مستشاران روس هستند. احزاب اسلامی این را اینطور توجیه ایدئولوژیک میکنند که آنها قبلاً کمونیست بودند و حالا عوض شده اند! همان مستشار روسی که آنوقت می آمد مملکت را بمبارد میکرد، نقشه میکشید و فرماندهی میکرد حالا آمده نقش بازی میکند در جنگ های داخلی افغانستان. حتی طالبان هم با آنها رابطه میگیرد و از آنها میخواهد که برایشان پول

چاپ کنند. طالبان از لحاظ ترکیب درونی نیروهایشان میتوانند در آینده نیز کم و بیش از این زمینه ها برخوردار باشند. چون بخشی از نیروهایشان را دار و دسته خلقی های تحت سرپرستی «شهناز تپی» (وزیر دفاع رژیم نجیب که علیه وی دست به یک کودتای ناکام زد) تشکیل میدهد. این دار و دسته که فعلا جهت گیری آمریکائی دارد، کم و بیش روابط قدیمی روسی اش را نیز باید حفظ کرده باشد. مثلا حداقل به قسم غیر مستقیم یعنی از طریق حفظ رابطه با یک تعداد خلقی هائی که فعلا در رابطه با روسها قرار دارند.

غارت و چور و چپاول احزاب مرتجع اسلامی هم کاملا آشکار است. البته دولت پاکستان هم خیلی حساب شده برای به نابودی کشاندن و تضعیف موقعیت افغانستان به این کارها دامن میزند. مثلا، یک میدان هوایی (۳) در خوست بود که موقتی بود و باند آن فلزی بود. یک چیز مجهز درست کرده بودند. بعد از رفتن شوروی، کل فلزاتش را بردند در پاکستان فروختند؛ یا تانکهای نو را منفجر کردند و با آن همان کار را کردند. پاکستانی ها خودشان مستقیماً این کارها را رهبری میکردند. میدان هوایی خوست را کاملا منهدم کردند. آنچنان اوضاعی بود که پلیس مرزی پاکستان مستقیماً شروع کرد به خرید زره پوش از اینها و میلیشای مرزی را مجهز کردند به زره پوش. وقتی طالبان قندهار را گرفتند کل قوای هوایی و قوای دافعه اش را نابود کرده بودند؛ کارخانجات را هم، نزدیک کابل در «گل بهار» یک نساجی قدیمی بود. کسی بنام استاد فرید (یک فرمانده نظامی حزب اسلامی) کل ماشینهای این کارخانه را که چهار هزار نفر کارگر داشت قطعه قطعه کرد و در پاکستان بفروش رساند. در اطراف جلال آباد یک تعداد فارم های زراعتی بود بنام های فارم هده، فارم غازی آباد و... که دولتی بود و روسها چور کرده بودند. اینها پر از درختان میوه بود و زمان ظاهر شاه دوازده هزار کارگر زراعی در آنجا کار میکردند. همه شان را عمداً بعد از بدست گرفتن قدرت از بین بردند؛ درختها را بریدند. کل عوامل پاکستانی ها در این جریان دست داشتند. یا مثلا «پکتیا» یا «نورستان» یا «کنر» را در نظر بگیرید که جنگل دارند. این جنگلها میوه خشک دارند و یا چوب سوخت و ساختمانی. یک مقدار از این جنگلها در زمان جنگ تخریب شد. اما بعد از سقوط نجیب نیز میزان تخریب این جنگلها به همان اندازه شدید است. حتی زمان جنگ از خوست تا مرکز پکتیا یک جنگل انبوه بود مثل جنگل مازندران. اما امروز - و در واقع بعد از بقدرت رسیدن اسلامی ها - این دره جنگلی کاملاً لخت شده است و حتی باعث سیلابهای زیاد و خانه خرابی مردم این منطقه شده که قبلاً اصلاً نمیشد. اینجور جنایتها هم اکنون هم جاری است. احتمالاً اگر جلوش گرفته نشود تمام کوهها همینطور برهنه میشود. در واقع اینها کلی تغییرات در محیط زیست بوجود آورده اند و خطرناک شده است. مناطقی بوده که اصلاً نسل اندر نسل سیل ندیده بودند و حالا زیر سیلاب میرود. این خود بخشی از مداخلات ارتجاعی و امپریالیستی است که کشور را نابود میکنند. مراتع دارد از بین میرود و این جنگلها در واقع یک منبع معاش برای مردم بوده است و این مردم زمینه معاششان را هم دارند از دست میدهند. مالداران - دامداران - دارد از بین میرود؛ اورانیوم هیرمند را روسها کاملاً بردند؛ کل معدن را بردند. یا معدن سنگ رخام - که نوع بسیار مرغوب مرمر است - را پاکستانی ها میبرند. یا بخش پنجشیر و بدخشان که احمد شاه مسعود حکومت میکند. سنگهای قیمتی دارد که فرانسوی ها چشم دوخته اند. یک تفسیر هست که جنگ بین مسعود و گلبدین، و حالا بین مسعود و طالبان، جنگ بین قاچاقچیان احجار کریمه (منظور سنگهای قیمتی است) و قاچاقچیان تریاک و

هروئین است. امسال طالبان زکاتی که از تریاک کشت شده گرفتند ۶۰ میلیون دلار بود. مردم آردشان را از پاکستان و ایران می آورند نه بخاطر اینکه زمین در افغانستان نیست، بلکه به این خاطر که اینها زمینها را زیر کشت تریاک میبرند. آمریکایی ها که ظاهراً مخالف کشت و تجارت مواد مخدر هستند، خودشان در واقع مروج آن در افغانستان هستند. طالبان کارهایی میکنند که آدم شاخ در می آورد. مثل عکاسی ها را در کابل بستند، یا کف زدن در استادیوم های ورزشی را ممنوع کردند. حالا اینها را چه کسی سر کار آورده است؟ امپریالیستها. مهم نیست که اینقدر در روزنامه های غرب علیه این اقدامات حرف بزنند. این واقعاً دو رویی است. خودشان اینها را آورده اند. طالبان کی بود؟ از کجا آمد؟ یقیناً اربابهای طالبان مشکل دارند مردم خودشان را قناعت بدهند که از این حکومت دست نشاندگان شان حمایت کنند. تهاجم طالبان به دفتر سازمان ملل و کشتن نجیب را در نظر بگیرید. ما هیچ ناراحت نیستیم که نجیب کشته شد. اما این کارها باصطلاح با معیارهای آمریکائی ها جور در نمی آید. چطور توجیه میکنند؟ کشوری که لیبی را تحریم هوایی میکند و یا جنگ خلیج را راه می اندازد، در این مورد چه کرد؟ هیچ. چون طالبان نوکر خودشان بود. حتی در برخورد به کاسترو یا کره شمالی ببینید که چقدر سر حقوق بشر فشار میگذارند. اما در رابطه با طالبان چه میکنند؟ محکوم میکنند؛ خوب نمی توانند نکنند. یک محکومیت صرف. ولی دیگر چکار میکنند؟ از لحاظ سیاسی و مالی و نظامی تقویتشان میکنند. طالبان حتی با معیارهای ارتجاع معمولی جهان هم عقب مانده هستند و وقتی با غربی ها ملاقات میکنند حتی اگر بتوانند با آنها دست هم نمی دهند؛ چون باصطلاح کافرند. ولی اربابها کماکان آنها را مورد حمایت قرار میدهند و تأمینشان میکنند و امور و سیاستهایشان را از طریق اینها پیش میبرند. اینها غربی ها را نجس میدانند ولی رابطه نوکری و اربابی برقرار است. سالها است که گروههای متوهم انتظار دارند که غربی ها باصطلاح دخالت کنند و تحریم کنند و یا قوایشان را بیاورند. ولی هیچ نشانه ای پیدا نیست. در واقع هرکدام از امپریالیستها سیاستهایشان را از طریق یکی از همین ها پیش میبرند.

سوال: در همین مورد، بحران امپریالیستها و رقابت بین خود آنها چقدر نقش دارد که پای حمایت از مرتجعینی به این بی آبرویی بروند؟ اگر حد بیشتری از توافق بین امپریالیستها موجود بود، یا امپریالیستها دچار بحرانهای سیاسی و اقتصادی نبودند، آیا نیروهایی از قبیل طالبان همینقدر شانس داشتند؟ مثلاً سقوط بلوک شرق چقدر در این اوضاع نقش دارد؟

جواب: یقیناً اینها نقش دارد. ولی بهر حال کار امپریالیستها را توجیه نمی کند. اینطور نیست که گویا دلشان نمی خواهد ولی مجبورند. بعضی ها اینطور استدلالاتی می آورند و زمینه مادی هم دارد. اما صرفاً این نیست. پایه حمایت از طالبان را فقط رقابت امپریالیستی تشکیل نمی دهد. طالبان که اصلاً موجود نبود؛ خودشان ساختندش و پلان کردند. این طالبان حتی دوران رقابت بین شوروی و آمریکا هم شکل نگرفته بود که بگوییم تحت تاثیر رقابتهای امپریالیستی بوده است. آنها را ساختند. در واقع آنها حساب میکنند که جامعه ای مثل افغانستان بهتر از این هم نمیتواند داشته باشد. این چیزی است که قرار است هم ثابت بیاورد و هم نیازهای سیاستهای منطقه ای شان را برآورده کند. نیازهای پاکستان را مثلاً در نظر گرفتند. منظورم این است که حالا آمریکایی ها مستقیم نمی گویند ولی پاکستانی ها میگویند که خوب فرهنگ افغانستانی

هاست که مدارس دخترانه را می بندند. یا در رابطه با زنان، یک نفر که معلوم بود مامور «آی. اس. آی» (استخبارات ارتش پاکستان) است در مصاحبه تلویزیونی می‌گفت که: «ابا ۹۹ درصد زنان افغانستان خودشان را پوشیده می‌سازند؛ و فقط یک فی صدی هست که طالبان مجبورشان میکنند با مردم عام افغانستان خود را منطبق کنند. حالا ما چرا اعتراض و انتقاد کنیم؟ فرهنگشان است!»

فکر میکنم آمریکایی‌ها از یکطرف نمی‌توانند افکار عمومی خود را قانع کنند و از طرف دیگر اتفاقاً از زاویه تخفیف تضادهای بین خودشان - با بقیه غربی‌ها - است که از تمام کارهای طالبان علناً حمایت نمی‌کنند. از این زاویه که مبادا دیگران هم دست به کار شوند. یا حتی زمانی که روسها بعد از واقعه مزار شریف آشکارا به حمایت از مخالفین طالبان بر می‌خیزند، آمریکایی‌ها باصطلاح بی طرف میمانند و حتی سفارت افغانستان در واشنگتن را می‌بندند. سیاستهای آمریکایی‌ها کلاً دو رویی است. کل روند برخورد امپریالیستها و حمایت آنها از طالبان بخشی از ذات این نظام است؛ یک برخورد امپریالیستی است. امپریالیسم تشکیل شده است از این جور تضادها. حمایتشان از اینجور نیروها در واقع - مثل رقابتهایشان - با ذات نظام پیوند دارد. مسئله اصلاً این نیست که دلشان نمی‌خواهد از اینها حمایت کنند. اینها خودشان را نمی‌توانند از اینجور تناقضات رها کنند؛ بخشی از ذات سیستمشان است. سیاستهای اینها اصولاً اینگونه ساخته میشود. مسئله اینطور نیست که حالا بروند تلاش کنند این تناقضاتشان را برطرف کنند و دیگر از اینجور نظامها و نیروهای مرتجع حمایت نکنند. وضعیت در افغانستان خیلی متشنج است. نمیتوانند توافق کنند؛ زمینه این هم نیست که یکی بتواند دیگری را در افغانستان کاملاً حذف کند یا تحت سلطه خود قرار بدهد.

سؤال: شما تا اینجا بیشتر صف بندی احزاب مرتجع اسلامی را با ارتباطات منطقه ای و بین المللی شان توضیح دادید. سؤال اینجاست که پیوندها و وابستگیهای ملیتی و قومی چه نقشی در این گروهبندیها دارد؟ اصلاً نقشی ایفاء میکند؟

جواب: در ابتدای دوران جنگ مقاومت، بخشی مهمی از مقاومتهای ضد شوروی و ضد رژیم وابسته به حرکتهای خودبخودی مردم بخصوص در مناطق روستائی مربوط میشد. اینها حرکتاتی با شعارهای مشخص دهقانی نبود؛ برای همین از ابتدا شکل قبیله ای بخود میگرفت. در کنار جریانات متشکل سیاسی و نظامی، این حرکت خودبخودی مردم هم بود. جنگ مقاومت، جنگی پراکنده و بلحاظ نظامی با سازماندهی پراکنده بود. تحت شرایط مقاومت پراکنده، موقعیت قوای شوروی محدود شد به شهرها، مناطق هزاره، دست هزاره‌ها افتاد. مناطق تاجیک، بدست تاجیکها و غیره. همین باعث شد که نیروهای ارتجاعی هر ملیت، مقاومت علیه شوروی را تحت کنترل خود درآوردند. از همان زمان، این مسئله ملی به این صورت شکل گرفت. وقتی قوای شوروی می‌روند و نجیب سقوط میکند، این جریان به مناطق شهری این ملیتها هم توسعه می‌یابد و نیروهای ارتجاعی خارجی هم پشت هر یک را میگیرند و این رقابتهای ارتجاعی شکل رقابتهای ملی هم میگیرد. مرتجعین مشکل دارند که تحت اسلام مردم را علیه همدیگر بسیج کنند؛ پس تحت مسئله ملی میکنند. مثلاً هزاره‌ها را تحت لوای اینکه «آهای دارند مناطق هزاره را میگیرند» بسیج میکنند. مردم را علیه هم تحریک میکنند. منظورم این است که مرتجعین این

اوضاع را اختراع نکرده اند؛ بلکه دامن زدن به شوونیسم ملی و چیزهای ناسیونالیستی تحت شرایطی انجام میشود که از قبل وجود داشته و با اتکاء به آن میتوانند این اوضاع را کنترل کنند و بِنفع خود مورد استفاده قرار دهند. گماکان محور کارشان، اسلام بازی است. خصومت بین احزاب مختلف اسلامی است و حامیانشان و سیاستهای منطوقی شان و غیره.

اما چیزی را که مطرح میکنند تحت عنوان مبارزه علیه شوونیسم، واقعیتش این است که وحشیانه است. مثلاً به این صورت که دوران جنگهای کابل، یکسری پشتون ها را میگرفتند و میخ توی سرشان می کوبیدند و میکشیدند. افراد مزاری (حزب وحدت اسلامی)، پشتون ها را زنده توی کوره آجرپزی می انداختند؛ یا گوش و دماغشان را می بریدند و ول میکردند. خود افراد حزب وحدت این کارها را میکردند. بچه های کم سن و سال هزاره، پیرمردهای پشتون را میگرفتند و برای تحقیر کردن به آنها تجاوز میکردند، یا به زنهایشان و غیره. یا سیافی ها بچه ها و جوانهای هزاره را میگرفتند و علاوه از اینکه به آنها تجاوز میکردند یک کارشان هم این بود که آنها را هروئینی میکردند؛ و آنها دیگر نمیتوانستند جایی بروند و آنها را به کار می کشیدند. یا طالبان در مسیر پاکستان مردان هزاره را از ماشین پیاده میکنند و زنهایشان را میگویند بروید. مردها را میبرند به زندان «پل چرخسی» و زنان را راهی میکنند. یا در مسیر پاکستان به قندهار و غزنی، طالبان هزاره ها را میگیرند و میبرند برای کار روی زمینهایشان؛ مفتی! به زور! چند وقت پیش در شمال کابل (منطقه شمالی) چند صد هزار نفر جمعیت تاجیک را کوچ دادند؛ تحت عنوان اینکه شما وقتی احمد شاه مسعود آمده بود با او همکاری کرده اید. یا زمستان گذشته، در «باد غیس» هزاران زن و بچه پشتون را در سرما و آوارا به کوچ کردند. نیروهای احمد شاه مسعود همین کار را در «قندوز» علیه پشتون های قندوز کرد. هم اکنون سراسر منطقه هزاره جات از طرف جنوب و شرق و غرب از طرف طالبان تحت محاصره اقتصادی قرار گرفته است که خیلی هم شدید و وحشیانه است. به این ترتیب حرکت ها از دو طرف وحشیانه است و اوضاع مثل زمان جنگ بوسنیا و یا شاید بدتر از آن است.

در واقع در این وقایع چیزی بنام مسئله ملی نیست؛ بلکه دامن زدن به دشمنی های ملی است که برای مثال هر ازبک، دشمن هر پشتون باشد و از این قبیل. بین مردم نفرت را دامن میزنند. خصومتی که طی این جنایات بین پشتون و غیر پشتون بوجود آورده اند تقریباً ترمیم ناپذیر است. آنقدر مرتجعین ملیت های مختلف جنایت کرده اند که تقریباً چیزی بنام سرنوشت سیاسی واحد برای افغانستان باقی نگذاشته اند. یعنی اتحاد بین توده های ملل مختلف افغانستان را به مرز نابودی کشانده اند. پشت این مسئله، یک مسئله مبارزاتی عادی نیست؛ یک وظیفه عادی نیست. یک جامعه فروپاشیده در مقابل ماست. باید محوری پیدا شود. اینها نشان داده اند که محور چنین وحدتی اسلام نمیتواند باشد. اینکه «واعصموا بحبل الله و لا تفرقوا» (چنگ زنید به ریسمان خدا و متفرق نشوید) اصلاً یعنی تفرقه تا حد دشمنی مطلق.

سؤال: بگذارید همینجا این سؤال را مطرح کنیم که در جنبش کمونیستی افغانستان چقدر به مسئله ملی توجه شده و به آن پرداخته شده است؟

جواب: سازمان جوانان مترقی در دهه ۴۰ بحثش این بود که مسئله ملی فقط مربوط به ستم

امپریالیستی است و ستم ملی شوونیستی طبقات حاکمه پشتون بر ملیت های غیر پشتون وجود ندارد. واضح بود که این موضعگیری بسیار نادرست بود و زیان بسیار جدی بر جنبش وارد آورد. در نوشته ای که از سال ۱۳۵۶ از رفیق شهید «اکرم» (۴) بر جای مانده به مسئله ملی بطور درست تری برخورد شده است. در سال ۱۳۴۸ وقتی با انتشار نوشته «پس منظر تاریخی» اولین انشعاب بر جریان «شعله جاوید» وارد آمد، نظر دیگری در مورد مسئله ملی مطرح گردید. در «پس منظر تاریخی» در واقع اهمیت مسئله ملی بیشتر از مسایل طبقاتی ارزیابی گردیده بود به قسمی که تمام صف بندیهای سیاسی عمدتاً به مسایل مربوط به ملیتها ارتباط داده شده بود. این نظر نیز نادرست و زیانبار بود و مشابه به نظر «ستمی» ها بود. «ستمی» ها گروپی بودند که در سالهای اول تشکیل «حزب دمکراتیک خلق» از آن حزب جدا شده و با باقی ماندن در «تریند» (۵) شوروی مسئله مبارزه علیه شوونیسم پشتون را به مسئله عمده مبارزاتی خود مبدل نمودند.

پس از فروپاشی سازمان جوانان مرفقی و جریان شعله جاوید، در طول تقریباً ۱۵ سال از دوران سلطه بلامنازع اپورتونیسم و رویونیسم بر جنبش (طول دهه ۵۰ و نیمه اول دهه ۶۰). گروه انقلابی خلقهای افغانستان و بعداً سازمان رهائی افغانستان، از موضع شوونیستی با این مسئله برخورد کرد و هنوز هم دارای همین موضع می باشد. این موضع گیری کلا بخشی از خط رویونیستی و اپورتونیستی این سازمان است. گروه های دیگر مثل «سرخا»، «ساما»، «اخگر» و گروپ های مختلف عیاران به مسئله مبارزه علیه شوونیسم ملی مسلط توجه کرده اند و کم و بیش روی آن انگشت گذاشتند. اما انحراف کلی حاکم بر تمامی این گروه ها مانع از آن شد که بتوانند این مسئله خاص را - همانند تمامی مسائل دیگر - از لحاظ نظری و عملی، به خوبی و بطور اصولی مطرح کنند. در طول ۶ - ۵ سال از مرحله مبارزات ماقبل حزبی مائوئیستی (از زمان ایجاد هسته انقلابی و کمیته تبلیغ و ترویج تا موقع تاسیس حزب) مسئله ملیت ها بهر حال یک موضوع اصلی مورد بحث نبود و توجه جدی به آن مبدول نگردید. یقیناً اوضاع عمومی ناشی از جریان جنگ مقاومت علیه متجاوزین سوسیال امپریالیست، پایه عینی این موضع گیری را میساخت. ولی بهر حال یک موضع گیری درست و اصولی نبود. در واقع با تاسیس حزب و تصویب برنامه حزب و انتشار آن بود که به مسئله ملیت ها بعنوان یک مسئله اصلی جامعه افغانستان توجه گردید.

بنظر ما اگر مسئله بطور درست و اصولی مطرح نشود خیلی بنفع احزاب ارتجاعی اسلامی تمام میشود. نباید درفش مبارزه علیه شوونیسم به مرتجعین مخالف طالبان تسلیم داده شود؛ بلکه لازم است ماهیت این نیروها بمشابه نیروهای اساساً ضد ملی و مزدور و دشمن تمام خلقهای افغانستان افشاء شود. در اینجا مسئله ای که بطور خاص میتواند مطرح شود اینست که در حال حاضر تعداد قابل توجهی از افراد سابقاً چپ با شورای نظار، جنبش ملی - اسلامی و حزب وحدت اسلامی بر اساس توهم نسبت به بازیهای ملیتی شان، و یا آگاهانه و از یک موضع گیری ناسیونالیستی ملیتی، همکاری می نمایند. بعبارت دیگر هم اکنون بازیهای ملیتی نیروهای ارتجاعی اسلامی از جنبش مرفقی کشور نیرو می برد، زیرا که این موضوع پایه دارد، سوابق تاریخی دارد و هم اکنون نیز یک موضوع حاد است.

راه حل اصولی، ایجاد یک محور مبارزاتی بر مبنای منافع زحمتکشان تمام ملیت ها، با توجه به مسئله ملیت ها بعنوان یک مسئله اصلی کل جامعه افغانستان است. اینست که میتواند مسئله ملی را هم حل کند. هیچ راه حل دیگری نیست. اگر در چوکات انقلاب، وحدت خلقهای سراسر کشور بر مبنای حق تعیین سرنوشت ملیت های مختلف و اتحاد داوطلبانه آنها مطرح نشود، ما در واقع این مسئله را درست در اختیار مرتجعین اسلامی قرار داده ایم. باید علیه تمامی این احزاب جنایتکار مبارزه را به پیش برد. برای انقلاب در افغانستان و نجات افغانستان هیچ راه دیگری جز این نیست.

سؤال: اگر ممکن است در مورد موقعیت زنان در افغانستان صحبت کنید. سالهاست که داستانهای هولناک و تفرانگیزی از ستم بر زنان افغانستانی چه در داخل کشور، چه در مهاجرت، بر سر زبانهاست. میدانیم که این ستمگری یک شاخص مهم از نظام طبقاتی است و کارکرد معینی در حفظ کلیه ارکان ستم و استثمار دارد. چارچوبها و قیود مردسالارانه و پدرسالارانه مذهبی و سنتی ارتجاعی در حفظ این ستمگری، نقش برجسته ای بازی میکنند. در این منطقه، ایده ها و احکام اسلامی قرنهای گذشته که در به بند کشیدن زنان نقش ویژه ایفا کرده و آنچه بر زنان در افغانستان و ایران روا میشود، یک گواه انکار ناپذیر و محک روشن از اسارت بار و ارتجاعی بودن ایدئولوژی طبقات حاکمه است. در عین حال، همین ستمگری بی حد و حصر زمینه و ظرفیت مبارزاتی در میان توده زنان ستمدیده را گسترده تر میکند و نیروی عظیمی را برای انقلاب انباشت میکند. اگر ممکنست براینمان از آنچه بر سر زنان افغانستانی آورده اند، بگوئید؟ اشکال ستم بر زنان چیست؟

جواب: چیزی که مرز ملیتی ندارد ستم بر زنان است. هر که میخواهی باش: پشتون یا هزاره یا تاجیک. کافیست زن باشی هر بلایی سرت می آورند. طالبان در همان مناطقی که حاکمند زنان پشتون را بیشتر از ملیتهای دیگر سرکوب میکنند. بخاطر اینکه این هم نوعی از ملیت گرایی است. میگویند تو زن پشتون هستی چرا چادرت اینجور است و غیره! باز از دید ملیتی؛ که گویا عزت است برای ملتشان که زنانشان حقیرتر باشند. در اینجا ستم بر زن از لحاظ ایدئولوژیک دو منشاء دارد: یکی اعتقادات اسلامی و دیگری در پهلوی اعتقادات اسلامی رسوم قبیله ای و فرهنگ عقب مانده ای که در جنب اسلام وجود دارد و تقویت میکند و با اسلام دست به دست میدهند و شاید بقایای قبل از مسلمان شدن مردم باشد. زن در اسلام به استثنای خون یعنی قتل، در تمام مسائل مثل قضا یا رهبریت یا مرجعیت به حساب نمی آید. یعنی حق رهبر شدن ندارد؛ پیش نماز نمی تواند بشود؛ قاضی نمی تواند بشود؛ در ارث و شهادت نصف حساب است؛ در مسئله ازدواج یک چهارم حساب است، چون مرد حق دارد چهار تا زن بگیرد. و اسلام این بی حقوقی را مقدس میکند، به آن تقدس میبخشد. و اینها از لحاظ ایدئولوژیک، حتی احکامشان فراتر از اسلام میرود. مثلا در پیش اکثر مردم افغانستان زن را در زمینه ارث، همان نصف هم به حساب نمی آورند. یا مثلا در مورد شهادت، کسی نمی گذارد که زن برود در محکمه پیش قاضی شهادت بدهد. یا به حساب یک اصطلاح داریم پیش پشتونها که به آن «بد» میگویند. این چه قسمی است؟ اینطور است که یکی آدم میکشد. رسم این است که قبیله میشیند و کسی که قتل کرده یک دختر (در اصطلاح «بد») به قبیله مقتول میدهد برای پسرانشان. آن زن گروگان است و نوعی خون بهاست که باصطلاح

بصورت زن میدهند. معمولا کسانی که دختران «بد» را میگیرند یک زن دیگر هم بهر حال میگیرند؛ چون هرچه باشد آن زن «بد» است و به حساب نمی آید. یا مثلا در یک فامیل شوهر می میرد. زن بیوه در واقع جزو دارائی خانواده به حساب می آید؛ همانجا پیشان است و بیرون نمی رود. اینها با استفاده از تمام مناسبات سرکوبگرانه - چه ریشه اسلامی داشته باشد چه مربوط به فرهنگ ارتجاعی قدیمی باشد - زنان را سرکوب میکنند. و این بخصوص در مورد طالبان صادق است. طالبان از هر چیزی در جامعه که بدر سرکوب زنان میخورد استفاده میکنند. شما ببینید چه قسمی است که حمام زنانه را هم مسدود کردند.

اما مسئله به طالبان محدود نمیشود؛ در واقع از روزی که اسلامی ها در کابل قدرت را بدست گرفتند سرکوب زنان و گرفتن آزادی های آنان یکی از اهداف رژیم اسلامی بوده است. از روز اولی که آمدند شروع کردند به طرح مسائل زنان. به این شکل که زنان در تلویزیون نباشند، یا در مدارس نباشند. همه این احزاب مخلوطی از اسلام و شریعت را بعلاوه آداب و رسوم عقب مانده جامعه ارائه میدهند. تا جایی که به مسائل اسلامی بر میگردد بین تمام احزاب ارتجاعی چه طالبان و چه مخالفین طالبان توافق وجود دارد.

سؤال: یعنی در زمینه سرکوب و ستم بر زنان تفاوتی بین این احزاب مرتجع اسلامی نیست؟ اما جریانات رویزیونیست که سابقا طرفدار بلوک شوروی بودند و همینطور رسانه های غربی در مقابل سیاستهای طالبان از «آزادی نسبی» زنان در مناطق رقبای طالبان داد سخن میدهند!

جواب: اینطور نیست که هیچ تفاوتی در جزئیات بین احزاب مختلف وجود ندارد. بین اینها تحت تاثیر مسائل ملیتی و عنعنات جداگانه، تفاوت نسبی وجود دارد. مثلا شورای نظار میگذارد زنان در ادارات کار کنند؛ حزب وحدت میگذارد که در مناطقی زنان تحصیل کنند. اما تفاوت عمیقی بین اینها وجود ندارد. مسئله نظام است و هر گروهی که نخواهد با کل این نظام در بیفتد و آنرا سرنگون کند برخوردش با دیگران تفاوتی نخواهد کرد. این احزاب کارنامه جالبتری نسبت به یکدیگر ندارند. اینطور نیست که تمام کاسه و کوزه باید بر سر طالبان شکسته شود. خود این احزاب قبل از آمدن طالبان همیشه به انواع مختلف در سرکوب زنان سهم گرفتند. همین حزب وحدت در دورانی که قدرت داشتند صدها مورد تجاوز را اجرا کردند. زمانی که مزاری زنده بود همین لمپن های حزب وحدت دهها مورد به زنان هزاره مربوط به خود حزب وحدت تجاوز کردند؛ چون دستشان به جاهای دیگر نمی رسید.

در زندگی زنان روستا که اکثریت عظیم زنان هستند، هیچگونه اصلاحاتی انجام نشده است. هنوز زنان و دختران را میفرودند و بی حقوقی های اقتصادی و غیره همچنان دست نخورده باقی مانده و در واقع مورد قبول همه شان است. وقتی که احزاب دیگر در قدرت بودند هزاران فامیل بخاطر اینکه زنانشان امنیت نداشتند کوچ کردند برای اینکه دخترانشان را نجات دهند. چون اینها دختران را میبردند - یا پس می آوردند و یا نمی آوردند. مواردی بود که فامیل زنی را مجبور میکردند که دخترانشان را به عقد مجاهد ها یا قوماندانهایشان در آورند؛ ولی عمدتا برای تجاوز میبردند. در کابل شاید شکلش ازدواج اجباری بود ولی در مناطق با زور برای تجاوز میبردند. مثلا دختران یک حاجی شیعه مذهب - از روابط خود حزب وحدت - را وحدتی

ها میبزند و به آنها تجاوز میکنند. حاجی مجبور میشود همه چیزش را در کابل بگذارد و به کویته پاکستان برود. در کویته و کابل مسئله پیچید و حاجی در کویته دق کرد و مرد.

بار بار از رادیوهای خارجی شنیده شد که در فلان جا فلان زن یا دختر خودکشی کرده. مواردی از این قبیل بوده که دختران بخاطر اینکه آقایان مجاهدین به آنها تجاوز کرده اند و یا اینکه از ترس مورد تجاوز آنها قرار گرفتن خودکشی کرده اند؛ یا خود مجاهدان آنها را از ساختمانها پایین انداختند و کشتند به حساب اینکه خودکشی کرده اند! ازدواج اجباری هم در کابل رایج بوده است و هم در سایر مناطق. کل این احزاب مثل حزب ربانی یا گلبدین یا بقیه برای شیخهای عرب دلالتی میکردند. این شیخها از نظر جنسی واقعا وحشی هستند. بعضی از اینها برای عیاشی می آمدند و روابط این احزاب، دختران خانواده های بی بضاعت را پیدا میکردند و برایشان میبردند. این دختران را میبردند عربستان یا خلیج یا در کراچی مدتی عیاشی میکردند و بعد در کوچه ها رهایشان میکردند و میرفتند. برخی به دام فاحشه خانه ها می افتند و برخی نزد فامیلهای خود بر میگردند. یک کمپ بود در پیشاور بنام «ناصر باغ» که زنهای بیوه می آمدند در این کمپ کار میکردند و از طرف این احزاب جهادی معرفی میشدند. یک وقت دیدند پنجاه فی صد زنهای این کمپ حامله بودند. افسران پاکستانی را به جان زنهای می انداختند و اینها هم وحشیانه با هر کسی هر کاری میخواستند میکردند. در جنگ جلال آباد یک گروه مزدور از عربستان همراه اینها بود؛ اینها هفتاد زن جلال آبادی را دستگیر کرده بودند. مثل زمان خود محمد که زنان یهود را در جنگ خیبر بعنوان اموال غنیمتی میبردند، اینها هم این زنان را به غنیمت بردند. و این جهادی ها یکی شان صدایشان در نیامد. فقط مدتی بعد بود که تعدادی از «کوچی ها» با افراد این گروه مزدور درگیر میشوند و چند تا هم کشته میشوند تا اینکه زنان را آزاد میکنند.

به این نکته هم اشاره کنم که معمولا در مورد تجاوزات جنسی افشاگری در جامعه انجام نمیشود. شاید بخاطر عقب ماندگی یا اعتقادات مردسالاری باشد که فامیل زن نمی خواهد افشاگری کند. مثلا وقتی شورای نظار حمله کرد به وحدتی ها و تعداد زیادی از زنان آنها را برد و وسیعاً تجاوز کردند به زنان، حزب وحدت فیلم جور کرد و با چند تا از این زنان مصاحبه کردند؛ اما خیلی از هزاره ها خوششان نیامد.

سوال: در مقابل این جنایات و ستمگرها چه مبارزاتی از جانب خود زنان صورت میگیرد؟

جواب: هنوز آدم نمیتواند از تبارزات آشکار مبارزات زنان صحبت کند، اما برای نمونه سر بستن حمام زنانه در هرات مبارزه شد و چند زن کشته شدند. زنهای هزاره در کابل علیه قتل یک جوان هزاره بدست طالبان تظاهرات کردند. اینها حرکات ضد طالبی است که در چوکات احزاب دیگر پیش میرود. اما خود این احزاب هم تحمل این حالت را ندارند. یعنی از یکطرف این حرکات زنان، اقدامات مستقل زنان نیست؛ ولی از طرف دیگر خود این احزاب هم برنامه نمی کنند. یعنی تحمل این مبارزات را هم ندارند و نمیخواهند زنان این مبارزات را انجام بدهند. توهم خود زنان است که در چوکات این احزاب میروند. در نتیجه دوام این کتبا و مخالفتهای زنان علیه طالبان با مواضع خود این احزاب مخالف طالبان در تضاد قرار

گرفته و برخورد پیش خواهد آمد. این احزاب اپوزیسیون طالبان در مقابل این مبارزات زنان سکوت کرده اند. در شمال نمونه هایی بوده که زنان در جنگ سهم گرفتند و علیه طالبان جنگیدند و طالبان هم اعلام کرده که چند تا زن را در سنگرها دستگیر کرده و به کابل آورده است؛ و این احزاب حتی شرم میکنند و سکوت کرده اند. حزب کمونیست افغانستان و برخی لیبرالها و غریبا این مبارزات زنان را مطرح میکنند یا تبلیغ میکنند. اما احزاب اسلامی مخالف طالبان با وجود اینکه از این حرکت نفع هم می برند، سکوت کرده اند.

سؤال: ممکن است همین نمونه سهم گرفتن زنان در جنگ را بیشتر توضیح بدهید؟

جواب: پس از آنکه طالبان کابل را تصرف کردند، منطقه شمالی (منطقه شمال کابل از کوتل خیرخانه به بعد تا سالنگ) نیز به آسانی تحت کنترل آنها درآمد. موقعی که هنوز طالبان بر منطقه مسلطند ولی جنگ علیه آنها تازه شروع شده است، نیروی بزرگی از آنها از چاریکار بطرف کابل می آیند و در منطقه سرایخواجه علیه آنها مقاومت صورت میگیرد که باعث معطلی چهار پنج ساعته این نیرو میگردد. سرانجام طالبان مقاومت کنندگان را محاصره میکنند و آنها دستگیر میگردند. دستگیر شدگان هفت هشت زن و دو سه پسر مرد بوده اند که توسط طالبان به کابل انتقال داده میشود. یکی از فعالین طالبان پس از برگشت از جبهه جنگ به پاکستان این موضوع را خبر میدهد که گویا آنها هفت هشت نفر از زنان «فارسی زبانان» را نزد خود اسیر دارند. او در عین حال می پذیرد که کار آنها دیگر خیلی مشکل شده زیرا که زنان نیز علیه شان اسلحه برداشته اند.

موقعی که طالبان در سازش با جناح عبدالملک در جنبش ملی - اسلامی، شهر مزار شریف را تصرف کردند، بلافاصله احکام سخت گیرانه علیه زنان را در آن شهر به اجراء درآوردند. مقاومتی که بعدا در این شهر علیه آنها به وقوع پیوست، به اعتراف خودشان شمولیت بعضی از زنان این شهر را در جنگ نیز در بر میگرفت. گفته میشود که اینها بیشتر زنان مهاجر کابلی بوده اند که قبلا از دست طالبان از شهر کابل فرار کرده بودند. یکی دو واقعه از حمله با چاقو و زخمی شدن طالبان توسط زنان در شهر کابل نیز گزارش شده است.

سؤال: مبارزات زنان مهاجر در پاکستان را چگونه می بینید؟ اهمیتش چقدر است؟

جواب: مبارزات زنان مهاجر در پاکستان از هر حیث دارای اهمیت است. این مبارزات با توجه به اوضاع اجتماعی - سیاسی پاکستان، در حال حاضر میتواند بهتر و بیشتر از داخل افغانستان حتی بهتر از ایران زمینه رشد و گسترش داشته باشد. مثلا در حال حاضر در پاکستان کم و بیش شاهد فعالیت زنان افغانستانی هستیم. هر از گاهی علیه اسلامیها تظاهراتی در پشاور یا اسلام آباد برگزار میشود. گروه های لیبرال منشی نیز موجودند که در واقع در جنب احزاب اسلامی ای مثل «محاذ ملی اسلامی» سید احمد کیلاتی و یا سایرین «فعالیت» میکنند که بیشتر نقش خدماتی دارند مثل ارائه خدمات صحی و دارای نقش مشخص سیاسی نمی باشند.

باید بکار سیاسی در میان زنان مهاجر در پاکستان توجه ویژه ای مبذول داشت. در حال حاضر حرکت های خودبخودی ای در میان این زنان وجود ندارد ولی پتانسیل فعال شدن از لحاظ سیاسی بخوبی در وجودشان مشهود است. در حال حاضر این موضوع - همانند هر موضوع دیگری - در اساس مربوط به چگونگی پیشرفت و گسترش مبارزات انقلابی در مجموع است، مبارزاتی که بخش مهمی از آن را مبارزات زنان تشکیل میدهد.

سؤال: دوباره برگردیم به وضعیت توده های مهاجر افغانستانی در ایران. آنها تحت نظام سیاسی حاکم بر ایران قرار دارند و بخش بزرگی از آنها در اقتصاد ایران تنیده شده اند. مسئله زبان مشترک هم هست که نزدیکیها را بیشتر میکند. خیلی سریع در جامعه جا میفتند و مناسبات بوجود میآورند. مجموعه این عوامل، به مبارزه طبقاتی و انقلابی در ایران و افغانستان ویژگیهایی بخشیده است. درست است که این وضعیت را باید در چارچوب پیوند مبارزات توده های کشورهای مختلف قرار داد؛ اما مسئله خاصتر است. پایه های مادی اقتصادی و سیاسی، عامل پیوند نزدیک این دو انقلاب است. شما مسئله را چگونه می بینید؟

جواب: همینطور است. ما در این دنیای سرمایه داری امپریالیستی، از پروسه واحد انقلاب جهانی صحبت میکنیم و از پیوند درون و تاثیر متقابل انقلاب ها در کشورهای مختلف. اما موضوع ایران و افغانستان ویژگیهای خود را دارد. در اینجا یک بحث منطقی صرف طرح نیست که انقلابات میان کشورها با هم پیوند دارد. علاوه بر پایه های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که در نتیجه مهاجرت گسترده و طولانی بوجود آمده، عملکرد مرتجعین هر دو کشور هم طرح است. اینها بصورت فعال با هم در منطقه عمل میکنند. جمهوری اسلامی ایران از طریق مزدوران خود در افغانستان حضور مستقیم دارد. رژیم ایران در واقع بخشی از پشتیبانان بین المللی و خارجی تئوکراسی اسلامی در افغانستان است. مبارزه انقلابی علیه حاکمیت اسلامی ها در افغانستان در واقع ضربه ای به رژیم ایران هم هست. مبارزه علیه رژیم ایران، مبارزه علیه حامیان مرتجعین در افغانستان هم حساب می آید. بروشنی می بینیم که انگیزه عینی مبارزه علیه جمهوری اسلامی در مهاجران افغانستانی شکل گرفته و وجود دارد. آنها در مبارزاتی که داخل ایران ضد رژیم براه می افتد و بطور کلی در پیشرفت پروسه انقلاب در ایران ذینفع هستند. به این ترتیب مسائل انقلاب دو کشور با هم پیوند خورده است.

سؤال: کارگران افغانستانی در ایران از نظر کمی و کیفی دقیقاً چه موقعیتی دارند؟

جواب: از دو میلیون مهاجر، بیش از یک میلیون نفر در موقعیت کارگری هستند. این نیروی تهدید کننده برای طبقات استثمارگر در ایران است. چون از یک موقعیت جنگی می آیند؛ از مملکتی بشدت بحران زده که سالیان است در آن جنگ جریان دارد. و اینها خواهی ناخواهی در مقابل حرکات رژیم دست به مقاومت میزنند. بعلاوه از لحاظ پیوندی که در جریان خود تولید میان اینها و توده ایرانی بوجود آمده بشدت آمادگی این را دارند که درگیر مبارزات داخل ایران شوند. این یک نیروی انفجاری است در کنار نیروهای انفجاری دیگر درون جامعه ایران. مبارزه توده های افغانستانی علیه رژیم ایران یک مسئله مادی و موجود است. این

چیزی است که آغاز شده است. اینطور نیست که یک گپ منطقی است که «منطقاً اینطور خواهد شد.» جمهوری اسلامی بدست خود انگیزه های مبارزاتی علیه خود را در میان توده های افغانستانی و حتی علیه مرتجعین افغانستان دامن زده است. اینها بحثهای ایدئولوژیک ما نیست که بر مبنایش نتیجه گیری تحلیلی کرده باشیم. اینها بطور عینی در جامعه موجود است. تناقضی میان بحثهای ایدئولوژیک ما با عینیات نیست. این بحثها مبتنی بر آنست و این واقعیت تأییدی بر مباحث ایدئولوژیک ماست.

سؤال: تأثیرات مهاجرت بر ذهنیت کارگران و زحمتکشان افغانستانی بویژه نسل جوانتر آن چه بوده؟ چه تأثیری بر سطح آگاهی و افق دید طبقاتی آنها گذاشته است؟

جواب: توجه داشته باشید که افغانستانی ها را در بوسنیا جنگانده اند، در آذربایجان جنگانده اند. در جنگ ایران و عراق جنگانده اند، و فقط محدود به ایران هم نمانده است. لذا فقط مسائل ایران نیست که آنها را تحت تأثیر قرار میدهد، بلکه مسائل این کشورها هم توده های افغانستانی را تحت تأثیر قرار میدهد؛ و بخصوص پیشروانشان را. تأثیرهای عجیب غریب دارد. شما توجه کنید که بچه روستایی که داخل شهر غزنین را ندیده اند، میروند ایران و اصفهان را دیده و جوانب مختلف شهری ایران را میبینند؛ با مسائل کارخانه آشنا میشود و غیره. از روزی که در ایران بدینی نسبت به رژیم عود کرده و مردم نماز نمی خوانند یا فحش میدهند، این کارگران افغانستانی هم خودشان یک مبلغ ضد مذهبی میشوند. می آیند افغانستان نماز نمی خوانند و مردم میگویند رفته اند ایران خراب شده اند. ما اینگونه کارگران را دیده ایم. با آنها صحبت کرده ایم. از جهات معین، مثل تأثیر پذیری های فرهنگی، خیلی عقب ماندگی ها میان آنها از بین رفته است. همین روستایی که ایران را دیده خیلی دنیا دیده تر از شهری افغانستان شده است. دیگر آن روستایی عقب مانده نیست که فقط دهاتش را دیده است. بلکه حالا تحت تأثیر نقاط مثبت و هم البته منفی درون ایران قرار دارد. چون در ایران هم چیزهای عقب مانده میان مردم هست که میدانیم. ولی بهر حال، نسبت به دهات متحجر زادگاه خودشان بسیار دنیا دیده تر شده اند.

سؤال: از نقش مهاجران افغانستانی در مبارزات درون ایران بگوئید. آنها تا چه حد در وقایع سیاسی جامعه ایران درگیر میشوند؟

جواب: امروز در ایران در بسیاری از حرکت‌های توده ای که میشود به ترتیبی توده هائی از افغانستانی ها داخلش هستند. بنا به تمامی دلایلی که بحث کردیم، برای من مسئله ای از قبل پذیرفته شده است که در حرکات ضد جمهوری اسلامی، توده ای، و انقلابی، این توده ها شامل میشوند. یا مشخصتر بگویم از قبل در مسائل سیاسی ایران شامل شده اند. ما نیستیم که سعی کرده ایم افغانستانی ها را در امور سیاسی ایران دخالت دهیم؛ آنها خودشان این کار را از قبل کرده اند.

سؤال: بر مبنای بحثی که کردید چقدر شرایط مستعد این است که اگر جنگ خلق در ایران براه بیفتد توده های افغانستانی هم علیه رژیم جمهوری اسلامی به آن بپیوندند؟

جواب: گفتم که اینها داخل مناسبات ایران شده اند و در تمام جوانب مداخله میکنند. در بینشان کسانی هستند که در خط جمهوری اسلامی میجنگند. این مبتنی بر مناسبات موجود است. آنطرف هم صادق است. این پروسه ای هست که خود ارتجاع آغاز کرده است. در حرکتهای خودبخودی کسانی از افغانستانی ها شامل بوده اند. این اساسا چیزی قابل جلوگیری نیست. وقتی در جامعه ایران زدن شروع شود، حرکتهای مبارزاتی مسلحانه ضد رژیم شروع شود، اینها خود مسلح خواهند شد. جامعه افغانستان جنگ زده است. اگر حرکات مبارزاتی مسلحانه بشود بنوعی افغانستانی ها هم خواهند بود.

سوال: چرا؟ چون دورنمایی بشکل وطن ندارند؟

جواب: همینطور است. وطنی نیست. به وطن اینطور نگاه میکنند که باز هم ملایان؛ باز همان ایدئولوژی اسلامی؛ باز همان بلایا. کل پروسه منوط به پیشرفت مبارزه انقلابی در ایران و افغانستان است. در عمل نشان داده شده که اینها شرکت میکنند. ظرفیتهای آماده موجود است. در هر دو کشور آنچه معلوم است، عقب ماندگی عامل ذهنی از اوضاع عینی است. با گسترش مبارزات، رژیم سیاستهای سرکوب را کوشش خواهد کرد بیشتر کند؛ شوینسیم را تشدید خواهد کرد. منظورم این است که رژیم ایران خود شرایطی را فراهم میکند و پتانسیلهایی را جهت شرکت افغانستانی ها در جنگ خلق یا تدارک آن بوجود می آورد. حتی وقتی که جنگ خلق در ایران شروع شود احتمالاً رژیم ایران فشار روی افغانستانی ها را بیشتر میکند و باز آنها را تحریک میکند. بدین ترتیب بیشتر در مبارزات انقلابی و جنگ خلق سهم خواهند گرفت.

سوال: بنظر ما این اوضاع، بخشی از پایه عینی برای تقویت و گسترش موضع انترناسیونالیستی در میان کارگران افغانستانی و ایرانی است. درست است که هیئت حاکمه ارتجاعی به رقابت و بدبینی میان کارگران دامن میزند، اما پایه های همبستگی بین کارگران بسیار عمیق است. بالفعل کردن آن دیگر وظیفه ماست. روحیه شوینستی در بین اقشار عقب مانده طبقه کارگر ایران هم وجود دارد، اما محصول درونی طبقه نیست؛ بلکه از بیرون دامن زده میشود. کارگران ایرانی و افغانستانی عملاً با یک نظام واحد روبروند و اساس مسئله این است. هر چند ستم بر کارگران افغانستانی شدیدتر از کارگران ایرانی است اما هر یک بخشی از یک طبقه واحد تحت استثمار هستند. پایه های عینی رشد انترناسیونالیسم در میان کارگران وجود دارد.

جواب: یقیناً و این نیازمند یک کار آگاهانه است؛ همانطور که شوینسیم و بدبینی هم نتیجه یک نقش آگاهانه است که از سوی مرتجعین دامن زده میشود. اوضاع با قبل فرق میکند. مثلاً ده سال پیش وقتی توده های مهاجر را سرکوب میکردند بخاطر توهمی که میانشان بود میگفتند که «این ها کار رژیم نیست. بلکه مجاهدین خلق و فدائی ها و ضد انقلاب باعث سرکوب افغانستانی ها هستند.» البته عملکرد نیروهایی از قبیل اکثریتی ها هم در بوجود آمدن این ذهنیت نقش داشت. اما امروز حتی عقب مانده ترین افغانستانی ها هم فهمیده اند که رژیم پشت همه این سرکوب ها و فشارهای روی آنهاست. از این جهت اوضاع خیلی فرق کرده

است. امروز در واقع بخاطر این موضع ضد رژیم، طبیعی است که کارگران افغانستان نسبت به مبارزین علیه رژیم ایران احساس همبستگی کنند. قبالا افغانستان تحت اشغال شوروی ها بود و مردم نسبت به رژیم ایران توهم داشتند؛ مخالفت انقلابیون با رژیم ایران را به زیان خود می دیدند. ولی حالا طبیعی است که با انقلابیون ایران احساس همبستگی کنند.

سوال: بنظر ما وجود حکومت‌های تئوکراتیک در ایران و افغانستان و نقش برجسته ایدئولوژی اسلامی در به بند کشاندن توده ها در بسیاری نقاط جهان و منجمله در این دو کشور - بویژه شکل بنیادگرایی بسیار افراطی که برای نمونه امروز طالبان ارائه میدهد - به مبارزه کمونیست‌های هر دو کشور علیه این نوع حکومتها اهمیت جهانی بخشیده است. ما این فرصت و این وظیفه را داریم که با مبارزه انقلابی خود و بسیج توده ها تحت پرچم خود نشان بدهیم که تنها ایدئولوژی رهائی بخش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است؛ و زمینه عینی و پتانسیل توده ای برای پذیرفتن این ایدئولوژی انقلابی و کنار زدن ایدئولوژیهای کهنه و ارتجاعی وجود دارد. در این مورد چه فکر میکنید؟

جواب: نمیشود انکار کرد که اسلام گرایی در خیلی از کشورها گسترش یافته و در مقابل کمونیسم انقلابی یک مصاف محسوب میشود. بویژه برخی محافل اسلامی بعد از فروپاشی شوروی، کارزار بزرگی در مورد شکست «کمونیسم» و رهائی بخش بودن اسلام راه انداخته اند. واقعیت اینست که مرتجعین اسلامی اینور و آنور جهان چیزهایی هم بهم زدند؛ مثل حماس یا جریانات الجزایر. اما یک مسئله را در این رابطه بطور مشخص میتوان گفت و آن اینکه پیش از اینکه این گرایش خیلی عمومیت پیدا کند و حتی در محدوده کشورهای اسلامی عمق پیدا کند و بتواند بصورت منظم تفسیر کند و انسجام بدهد، شکستش شروع شده است. اینها میان هم متشتت، پراکنده و چند پاره هستند. افغانستان، ایران، سودان و عربستان را نگاه کنید. ناکام هستند. سعودی بیشتر سنتی آمده است تا بنیادگرایی جدید؛ تیپ همان قدیمش است. آنچه بصورت بنیادگرایی جدید مطرح است را در ایران و افغانستان و سودان می بینیم. واقعیت اینست که امروز حتی خبیث ترین بنیادگرایان هم نمیتواند ادعا بکند که کمونیسم در افغانستان بلحاظ ایدئولوژیک و سیاسی شکست خورده و اسلام پیروز شده است. کسانی که هیچوقت نمی خواستند از پاکیزگی اخوانی خود دست بردارند امروز ناله میکنند که اسلام خراب شد؛ بدنام شد و غیره. حالا مسئولیتش را بگردن دیگران می اندازند. اگر سوسیالیسم دروغین سوسیال امپریالیستهای شوروی در افغانستان به بی آبرونی کشید، وضع اینها نیز دست کمی ندارد. همه جا در واقعیت اینطوری است. بخاطر همین می بینیم که اینها مجبور میشوند در جاهای مختلف عوامفریبانه و با کذب و دروغ و صحنه سازی برخی مسائل را طرح کنند که با بنیادگرایی شان چندان خوانائی ندارد. مثل موضعگیری های ملیتی؛ یا شعارهایی که خاتمی طرح میکند. ناگزیرند طرحات دیگری بدهند؛ شعارهای دیگری بدهند. چون دریافتند که ممکن نیست با شعارهای اسلامی صرف و خالص بتوانند نظامشان را حفظ کنند؛ حاکمیت و قدرتشان را حفظ کنند. این خودش نشانه‌دهنده اینست که بعد از سالها حاکمیت، شکستهای ایدئولوژیکشان آغاز شده است. نمی خواهم بگویم قرعه بد تاریخ بنام افغانستان و ایران خورده است. اما باید بطور تاریخی ضربه محکم بخورند. در قرن پانزدهم هم در اروپا میکوشیدند با وحشیگری و توحش جلوی مردم را بگیرند؛ ولی همین وحشیگری به باورهای مردم ضربه زد.

خود اخوانی ها میگویند که بیش از مبارزات به اصطلاح ضد اسلامی خلقی ها و پرچمی ها، اسلام از مبارزات اسلامی خود ما ضربه خورده است. اینها گپهای خودشان است در نشراتشان. مسئله بر سر این نیست که خود بخود زمینه تبلیغ برای مارکسیسم یا مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و ایدئولوژی کمونیستی ما فراهم میشود؛ اما وقتی باورهای کهنه مردم ضربه میخورد خود زمینه مهیائی است برای فعالیت ما.

سؤال: آیا این زمینه مهیائی که میگویند شکل ملموس پیدا کرده است؟ مثلاً در کار تبلیغ و ترویج حزب، در تماس هائی که با اقشار مختلف دارید، نشانه هایش دیده میشود؟

جواب: همینطور است. البته از خیلی ها که در این مورد پرسید جواب خواهند داد مردم مذهبی اند و سر اسلام خیلی محکمند. اما واقعیت اینست که وقتی درونشان میروی اینطور نیست. دین مثل بختکی روی سینه مردم افتاده است. بحث این نیست که زدن این باورها خیلی آسان است؛ اما واقعیتش اینست که به آن صورتی که میگویند و می نمایند نیرومند نیست. مسلمان آسان نیست؛ پایه طبقاتی دارد؛ سنن پشتش است؛ طبقات ارتجاعی پشتش است. نمیگویم خیلی ساده است. اما واقعیت اینست که مثل خیمه کهنه ای میماند که از صد جا شکاف برداشته است. بچه افغانستانی های شیعه مذهب که ایران میروند بجای اینکه تشیعشان محکم شود، اکثرشان بی نماز برمیگردند. وضع طوری شده که دیگر در جهات هزاره ها و ازبک ها اصلاً نماز خواندن و نخواندن علی السویه شده است و یک عده خلقی - پرچمی های سابق یا شعله ای های سابق از این نظر بسیار آزادی عمل دارند. اما بجای اینکه بر اعتقادات و باورهای خود محکم شوند و ببینند که چقدر این ایدئولوژی اسلامی سست است و بی آبرو شده، در واقع انحلال طلبی خود را تقویت میکنند و از این وضعیت دفاع میکنند. حتی ملائی که رفته بود قم به ما میگفت که طلبه های افغانستانی که در مدارس دینی در قم درس خوانده و ملا شده اند، در وضع بسیار بدی قرار دارند؛ و بدون اغراق میشود گفت که ۵۰ فی صدشان مشکلات روانی پیدا کرده اند. از قول خود آن طلبه ها نقل میکرد که: «ما نه پایمان بر زمین است و نه دستمان به آسمان میرسد. حتی اگر در افغانستان حکومت اسلامی سر کار بیاید سر ما بی کلاه خواهد ماند.» او همچنین میگفت که اینها تحت تاثیر فساد سیاسی و اوضاع ایران و افغانستان بشدت تحت فشار ایدئولوژیک هستند. به این ترتیب در واقع بین توده های مردم، حتی در پایه های اجتماعی خودشان، از لحاظ فکری و سیاسی بحساب عملکردهای خودشان و تجارب خود مردم خرابی شروع شده و این روند خیلی جدی است. بارها بحث داشتیم با رفقایمان که توده ها، بسیار بیشتر از چپی های سابق که انحلال طلب شده اند، مستعد بحث های ضد مذهبی هستند. خیلی ها هستند که نماز و روزه شان را هم عمل میکنند ولی باورهای مذهبی شان فرو ریخته است؛ ضد ملا ها شده اند؛ ضد تبلیغات مذهبی شان شده اند. بعد از طالبان این چیزها بیشتر شده است.

سؤال: آیا میشود از تمایل و گرایش درون توده ها بسوی کمونیسم انقلابی صحبت کرد؟

جواب: از لحاظ تبلیغ و ترویج ایدئولوژیک بفتح کمونیسم انقلابی، زمینه ها بالکل خوب است. تبدیلش به یک عامل بالفعل مربوط به پیشرفت پروسه مبارزاتی بطور کل است. نمی خواهیم

این را چیزی جدا از پروسه مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی و غیره و بطور کلی چیزی جدا از کل پروسه تدارک برای آغاز جنگ خلق نشان دهیم. در واقع در سطح کل جامعه، مسئله را که بصورت گسترده اش مد نظر بگیریم، می بینیم که تبدیل مائوئیسم به ایدئولوژی توده ها یک پروسه طولانی است. حتی در جامعه سوسیالیستی نیز اینطور نیست که همه مردم کمونیست میشوند؛ کار آگاهانه میخواهد. ولی حتی جدا از اوضاع ایران، در اوضاع افغانستان هم که میگفتند کمونیسم بدنام شده و شکست خورده و غیره می بینیم که از همه بدنام تر خودشان شده اند. حضرت مجددی آمد در مرز جلال آباد بیرق خود را زد - بعد از سقوط حکومت نجیب. بیرق سبزش را کوبید بر زمین که گویا کمونیسم در افغانستان شکست خورد و اسلام پیروز شد. اما ظرف پنج سال اخیر نظام سیاسی شان، ایدئولوژی شان، سیاستهایشان ناکام شده است. یقیناً آنقدر ناکام که خودشان هم نمی توانند از آن دفاع کنند.

سؤال: تصویر نشاط آوری است! و در عین حال بر ضرورت تلاش انقلابی هر چه بیشتر ما و استفاده از فرصتها تاکید میگدارد. رفیق! حالا که به خاتمه این گفتگو رسیده ایم، اگر نکاتی در زمینه انجام وظایف و پیشبرد فعالیت خودمان بمثابه مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای دو کشور دارید مطرح کنید.

جواب: ببینید! مسئله اینطوری نیست که فردا مردم بیرق بلند میکنند که زنده باد مائوئیسم. مسئله وجود زمینه های بالقوه و بالفعلی است که مربوط فقط به اوضاع افغانستان هم نمیشود بلکه مربوط به اوضاع منطقه و جهانی است. این بحث نه تنها مربوط میشود به فعالیت کمونیستهای در افغانستان بلکه مسئله ای مربوط به مبارزات کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم تا کمونیستها جنگ خلق را شروع نکنند جهشهای کیفی ایدئولوژیک - سیاسی انجام نخواهد شد و حمایتهای توده ای فعال نخواهد بود. فی المثل نباید انتظار داشته باشیم در ایران و افغانستان، یک حزب کلان بسازیم بدون اینکه یک گلوله تفنگ در کرده باشیم و بعد بخواهیم مردم بلحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی گروه گروه بما بپیوندند. پس در عین اینکه زمینه های عینی و بالقوه برای تبلیغ و ترویج کمونیستی موجودست و مساعدست، مسئله براه اندازی جنگ خلق در میان است. مسئله، تدارک ما برای براه انداختن چنین جنگی است. مردم مبارزه میکنند؛ بصورت خودبخودی مبارزه میکنند. ما باید وظایف خود را محکم در دست گرفته و انجامش دهیم.

- رفیق، از این که فرصت این مصاحبه را بما دادید، سپاسگزاریم.

توضیحات:

۱۱ مزار شریف - مرکز استان بلخ در شمال افغانستان

۱۲ چارچوب

۱۳ فرودگاه

۱۴ رفیق اکرم یاری، بنیانگذار جنبش کمونیستی مائوئیستی در افغانستان. از رهبران «سازمان جوانان مترقی» (شعله جاوید)

۱۵ گرایش

اعلامیه مشترک

حزب کمونیست افغانستان و اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

زنده باد پیوند فشرده و نزدیک مبارزات انقلابی

حلقهای افغانستان و ایران

عصر ما، عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است. سیستم سرمایه داری امپریالیستی که بر جهان حاکم است، چوکات اساسی اوضاع جهان را معین می نماید. پرولتاریا بمشابه گورکن این نظام استثمارگرانه نیز یک طبقه ی جهانی میباشد و بدین لحاظ جنبش انقلابی پرولتاریایی ماهیتاً جنبش بین المللی بوده و انترناسیونالیزم پرولتاریائی پایه اساسی آن است. برین پایه است که کمونیستهای کشورهای معین، قبل از همه، وظیفه دارند برای پیشبرد وظایف انقلابی و به پیروزی رساندن انقلابات دمکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی در کشورهایشان کوشا باشند و آنها را به پایگاه های انقلاب جهانی پرولتاریائی مبدل نمایند؛ و وظیفه دارند به انجام همین امر در سایر کشورها کمک کنند. به این ترتیب، حلقات مختلف سلسله انقلابات دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان، در پیوند با هم قرار دارند و مجموعاً انقلاب جهانی پرولتاریائی را تشکیل می دهند. اما در داخل چوکات عمومی پیوند جهانی انقلابات کشورهای مختلف، علل و عوامل ویژه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باعث گردیده که رابطه و پیوند میان حلقات معینی از این سلسله جهانی، بصورت خاصی فشرده و نزدیک باشد. انقلابات و مبارزات انقلابی در دو کشور ایران و افغانستان از اینچنین رابطه و پیوندی میان هم برخوردار هستند. پایه های اساسی این رابطه و پیوند نزدیک، بویژه در طول بیست سال گذشته بوجود آمده و بطور روزافزونی استحکام و گسترش یافته است.

با وقوع فاجعه کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ و متعاقب آن تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر افغانستان که مقاومت سرتاسری علیه خود را برانگیخت، این کشور آماجگاه مداخلات و دست اندازیهای وسیع و گسترده سایر قدرتهای امپریالیستی و قدرتهای ارتجاعی منطوقی نیز قرار گرفت. اینها در پوشش حمایت از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، ولی در واقع بخاطر تامین منافع امپریالیستی و ارتجاعی خودشان، به ایجاد، تقویت و تسلیح نیروهای ارتجاعی تتوکراتیک افغانستانی پرداختند و بنا به علل و عوامل مختلف عینی و ذهنی ملی و بین المللی، سرانجام توانستند آنها را بر کل جنگ مقاومت مسلط گردانند و اساس فاجعه کنونی (جنگهای ارتجاعی داخلی) در افغانستان را بوجود آورند. درین میان حاکمیت تتوکراتیک ارتجاعی حاکم بر ایران (جمهوری اسلامی) نیز به ایجاد و پرورش باندهای ارتجاعی اسلامی گوناگونی پرداخت و این دارودسته های مزدور را به جان مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی انداخت.

باندهای ارتجاعی اسلامی مزدور جمهوری اسلامی ایران، در طول سالهای جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان، نقش تخریبکارانه عظیمی علیه مقاومت بازی نمودند. رل

عمده این نیروها در طول سالهای مذکور عبارت بود از دامن زدن به جنگ های ارتجاعی داخلی و تضعیف مقاومت. این جنگ های ارتجاعی داخلی نه تنها علیه نیروهای ملی، دمکرات و مترقی درون مقاومت پیش برده میشد، بلکه درگیری های وسیع و دوامدار میان خود این باند‌ها را نیز در بر میگرفت و مصائب و رنجهای فراوانی برای توده های مردم ببار می آورد.

پس از وقوع فاجعه هشت ثور ۱۳۷۱، یعنی انتقال حاکمیت از رژیم نجیب به رژیم اسلامی، جمهوری اسلامی ایران و باندهای ارتجاعی مزدور افغانستان اش، نقش مهمی در ایجاد و دوام جنگ های ارتجاعی داخلی در افغانستان بازی کرده اند و همچنان بازی مینمایند. اینها که در «بازی بزرگ» براه افتاده در افغانستان، در یکی از دو دسته بندی ارتجاعی - امپریالیستی متخاصم جای دارند، از خلال جنگهای ارتجاعی جاری نه تنها علیه رقبایشان به مقابله می پردازند، بلکه اساساً همانند این رقبای و همچنان همانند متحدین شان، سیاست سرکوبگرانه و وحشیانه ای را علیه توده های مردم و عناصر و قوتهای ملی و انقلابی پیش میبرند. علاوه بر اینها افغانستانی تربیت شده در دستگاه های استخبارات و سپاه پاسداران ایران، نه تنها در جنگ ایران و عراق به نفع جمهوری اسلامی جنگیدند، بلکه در حرکت‌های سرکوبگرانه این رژیم علیه مخالفین گوناگونش در ایران نیز سهم میگیرند.

از جانب دیگر بخش قابل ملاحظه ای از پناهندگان افغانستانی در ایران بسر میبرند. اکثریت این پناهندگان را کارگران فصلی و یا دائمی تشکیل میدهند. نیروی کار ارزان این کارگران، منبع سودها و مافوق سودهای هنگفتی برای «اربابان» ایرانی به شمار میرود و نقش مهمی در اقتصاد فیودال - کمپرادوری ایران بازی می نماید. سیاست شونیستی غلیظی که توسط ارتجاع حاکم بر ایران علیه پناهندگان افغانستانی در آن کشور اعمال میگردد، درد و رنج فراوانی را در تمام طول دو دهه اخیر بر آنها تحمیل نموده و کینه و نفرت برحق آنها و همه توده های افغانستانی را علیه خود برانگیخته است. اینچنین است که پیوند فشرده و نزدیکی از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان دو کشور و مردمان آن ها بوجود آمده و این امر پیوندهای فرهنگی و اجتماعی گذشته را بیشتر از پیش تحکیم نموده است. در چارچوب یک چنین اوضاع و احوالی است که رابطه میان توده های خلق های دو کشور و مبارزات انقلابی آنها بیشتر از پیش و بصورت ویژه ای نزدیک گردیده است. این مبارزات نه تنها متقابلاً و به سرعت بر همدیگر تاثیر خواهند گذارد بلکه در موارد بسیار مهمی از فصول مشترک نیز برخوردار خواهند بود. نبرد علیه تئوکراسی ارتجاعی اسلامی حاکم بر دو کشور، مشترکات ویژه ای میان مبارزات انقلابی خلقهای افغانستان و ایران بوجود آورده است، مشترکاتی که با پیشرفت هر گام از مبارزات انقلابی خلقها، بیشتر از پیش تقویت خواهد شد. سهم گیری و شرکت پناهندگان افغانستانی در مبارزات انقلابی خلقهای ایران علیه ارتجاع حاکم بر آن کشور، که نشانه های آن در خیزشهای خود بخودی چند سال اخیر توده های ایرانی مشهود بوده است، میتواند - و باید - گستردگی روزافزونی داشته باشد، زیرا که این امر از پایه ها و عوامل مشخص اقتصادی و سیاسی برخوردار است.

حزب کمونیست افغانستان و اتحادیه کمونیستهای ایران (سربرداران)، که مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم - ماوئیسم و به عنوان اعضای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، مبارزات و تلاشهای تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق بخاطر پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین در هر دو کشور را به پیش میبرند، اعلام می نمایند که: با تکیه بر اصل انترناسیونالیسم پرولتری و در چوکات عمومی مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی خلقهای افغانستان و ایران، مبارزات و

- تلاشهایشان را در عرصه های مبارزاتی ذیل هماهنگ و همسو میسازند:
۱. در عرصه مبارزه علیه شوینیزم منحنط طبقه حاکمه ایران که بالای پناهندگان افغانستانی و در آن کشور اعمال میگردد.
 ۲. در عرصه مبارزه علیه دست اندازیهای ارتجاع حاکم بر ایران در افغانستان.
 ۳. در عرصه ی مبارزه علیه مزدوران افغانستانی جمهوری اسلامی ایران که در تعقیب و سرکوب مخالفین این رژیم منحنط ارتجاعی و وابسته به امپریالیزم جهانی، بویژه در تعقیب و سرکوب نیروهای انقلابی ایران سهم میگیرند.
 ۴. در عرصه ی مبارزه علیه سیاستهای تفرقه افکنانه ارتجاع حاکم بر ایران و مزدوران افغانستانی اش، میان زحمتکشان ایرانی و زحمتکشان افغانستانی پناهنده در ایران، و تلاش بخاطر ایجاد و تقویت روز افزون روحیه همبستگی میان آنها بر اساس منافع مشترک شان.
- بگذار این مبارزات و شکوفایی هرچه بیشتر آن، باب تازه ای در مبارزات انقلابی خلقهای افغانستان و ایران بگشاید و چاشنی ای شود برای غریو پر طنین جنگ خلق در هر دو کشور!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مانونیسم!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

حزب کمونیست افغانستان

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

حوت - اسفند ۱۳۷۶

www.iran-archive.com

نشانی سازمان:
BM BOX 8561
LONDON WC 1N 3XX
ENGLAND
